

گرایش‌هایی نو در جرم‌شناسی انگلیسی و آمریکای شمالی*

مقدمه:

الف- می‌توان گفت که تا سالهای ۱۹۶۰، جرم‌شناسی آمریکای شمالی و انگلیسی، همانند جرم‌شناسی سایر کشورهای اروپائی، پیرامون پژوهش عوامل مجرمانه و سازوکار «عملی ساختن اندیشه مجرمانه»^۱ دور می‌زده است. به همین مناسبت، این جرم‌شناسی به طرف شناسایی روشهای درمانی و پیشگیرانه بزه و حتی المقدور جلوگیری از تکرار اعمال مجرمانه و در نهایت هموار نمودن بازگردانی اجتماعی محکومان، متمایل بوده است. این چیزی است که انگلوساکسونها آنرا

* Raymond Gassin, «De quelques tendances recentes de la criminologie anglaise et nord-américaine» in: Revue de science criminelle et droit penal comparé, Paris 1977, n°2, pp 249 - 268

لازم به یادآوری است که این نوشته، موضوع کنفرانسی بوده که نویسنده در بخش علوم کیفری «مؤسسه حقوق تطبیقی پاریس» در ۱۸ ژوئن ۱۹۷۶ ایراد کرده است. از آنجایی که نویسنده نظر بر ارائه موضوع به‌طور جامع ولی فشرده برای دست‌اندرکاران علوم کیفری فرانسه را داشته، از گسترش مسائل مورد بحث در متن نوشته خودداری کرده و برای اطلاعات بیشتر خواننده را به منابع که به زبان انگلیسی و فرانسه می‌باشد، ارجاع داده است. از طرف دیگر، اگرچه نوشته در چند سال پیش تهیه و چاپ شده، ولی ایمن فصل از جرم‌شناسی، «نوبودن» خود را در علوم کیفری هم چنان حفظ کرده و بحث درباره آن، بین جرم‌شناسان آمریکایی و اروپایی، ادامه دارد. (م)

۱- Passage à l'acte

Rehabilitative Ideal می‌نامند و به «اصلاح‌گرایی» هم مشهور است.

بی شک اختلاف‌های بسیار مهمی بین نظریه‌های تهیه شده به وسیله انگلیسی‌ها و آمریکاییان وجود دارد که همین اختلاف‌ها بین روش‌های گوناگون درمان و پیشگیری هم که آنان پیشنهاد می‌کرده‌اند به چشم می‌خورد. نخستین اختلاف‌ها، طبیعتاً بین برداشتهایی که به نارسایی‌های زیست‌شناختی یا ویژگی‌های روان‌شناختی و یا کسانی که برعکس به اثر عوامل اجتماعی معتقدند، وجود دارد.

همچنین، در میان هریک از این گرایش‌های مهم، اختلاف بین نظریه‌های خاص نیز وجود دارد. به همین جهت است که به عنوان نمونه، در نظریه‌های آمریکایی، با شناختی که ما در فرانسه از آنها داریم، می‌توان «محیط زیست‌گرایی»، «معاشرت‌های ترجیحی»^۱، «تعارض‌های فرهنگی»، «خرده فرهنگ‌های بزهکارانه»... را از هم تمیز داد. علی‌رغم این اختلاف‌ها، کلیه این نظریه‌ها ویژگی مشترکی را دارا بودند، اصلی که به‌طور ضمنی مورد قبول آنها بود، عبارت است از این که وجود جرم و به‌طور کلی انحراف در قالب آسیب‌شناسی فردی و اجتماعی و ناکارایی، توجیه و تشریح می‌گردد. همان‌طور که انگلیسی‌ها می‌گویند، هدف تشریح با توجه به يك «الگوی پزشکی» بوده است.

ب- ولی حدود پانزده سال است که این گونه برداشت، نخست در آمریکا و سپس در انگلستان، سخت مورد انتقاد قرار گرفته است. دلایل این انتقادات، پیچیده و گوناگون هستند.

۱- نخست باید شکست (واقعی یا ادعایی) کوشش‌هایی را که در جهت پیشگیری بزهکاری و سازش‌پذیری مجدد اجتماعی محکومان صورت گرفته است

۱- معاشرت‌های ترجیحی: فرضیه توضیحی است که پرفسور ادوین ساترلند می‌خواست برطبق آن تکوین شخصیت کیفری را بیان کند، یعنی دلایلی که به موجب آن، با رجوع به تجارب گذشته فرد، يك موقعیت که برای دیگری بی‌تفاوت است، برای فرد مورد نظر فرصتی برای ارتکاب جرم می‌گردد. (م)

* Associations differentiellet

آشکار ساخت. این واقعیتی است که بزهکاری از بیست سال پیش به گونه قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است، که بزهکاری نوجوانان باز هم به نسبت بیشتری افزایش پیدا کرده و بالاخره پیشگیری از تکرار جرم که نا موفق بوده است.

۲- به این ملاحظات صرفاً جرم شناختی، یک پدیده جامعه شناختی کلیتر اضافی می‌گردد که این، تحول رویه‌های (ایستار) اعضاء جامعه نسبت به ارزشهای اجتماعی - اخلاقی است. دز واقع جامعه، به طور سنتی، دارای همگونی کافی می‌بوده است تا اکثریت افرادی که آن را تشکیل می‌دهند، بتوانند یک نظام مشترک ارزشهای اجتماعی - اخلاقی و در نتیجه ممنوعیتهای حقوقی کیفر دار را قبول کنند. باری، حدود بیست سال است که این گونه تصویر به طور فزاینده‌ای رها شده، و به جای آن بحث از جامعه تعدد گرا مطرح شده است که در آن همزیستی نظامهای ارزشی مختلف و حتی مخالف با هم، و در نتیجه، اشاعه رفتار و کردارهای اجتماعی مختلف مجاز باشد. این نظریه‌ای که باید «جامعه با اغماض و گذشت»^۱ باشد، جای نظریه مبتنی بر جامعه وحدت گرا را که در این صورت «جامعه سختگیر و سرکوبگر»^۲ نامیده می‌شود، گرفته است.

۳- بالاخره، نظریه جامعه شناختی جدید به این انتقادات اجازه داد تا در یک طرز تفکر علمی، که در سایه گسترش طرز تلقیهای اختلاف آمیز درباره ساختار اجتماعی شکل گرفت، علیه جامعه شناسی فونکسیونالیست که تا آن موقع حاکم بود، وارد شوند.

ج- در حقیقت باید گفت که در برابر این پدیده‌های جدید، نظریه‌های جرم شناختی انگلو ساکسون تحولات ناهمسو و گوناگونی را طی کرده‌اند. رویهم رفته می‌توان سه جهت مهم را در برداشتهای جرم شناختی بیست ساله اخیر مشخص نمود:

۱- نخستین آن را می‌توان بازگشت به کیفر سنتی توصیف کرد. این

۱- Societé permissive

۲- Societé repressive

بازگشت همیشه لزوماً بیانگر تشدید کیفر که بعضی ها در برابر افزایش محسوس یزهکاری آن را خواستار بوده اند، نیست. برای بسیاری از افراد، این برداشت عبارت است از بازگشت یا پافشاری دوباره به تشدید تضمینهای دادرسی ضروری قانونی. اما چگونگی این بازگشت هرچه باشد، هدف رجوع دوباره به حقوق کیفری کلاسیک است.

۲- دومین جهت گیری به گونه ای کاملاً متفاوت، بهبود فنون سازش پذیری مجدد اجتماعی را پیشنهاد می کند. این جهت، در واقع بر این باور است که شکست اصلاح گرایی به خاطر علمی نبودن روشهاست و معتقد است درمان این شکست را باید با رجوع به فنون «بازآموزی مشروط» که در قالب روان شناسی رفتارگرا تهیه و به اجرا درآمده است، جستجو کرد. فیلم «پرتقال مکانیکی» نظریه نسبتاً درستی از این شیوه مطالعه به دست می دهد.

۳- اما مهمترین و جالبترین جهت مطالعاتی عبارت است از واژگونی برداشت سنتی جرم شناسی و جایگزینی آن با نظریه های جامعه شناختی جدید درباره انحراف که مطالعه شخصیت بزهکار و ساز و کارهای «عملی ساختن اندیشه مجرمانه» را پشت سر گذاشته و برپدیده واکنش اجتماعی تأکید نمود. در اینجا دقیقاً از همین طرز تلقی های جامعه شناختی نو یا لااقل از مهمترین آنهاست که صحبت خواهم کرد. بحث من، از یکطرف، به نظریه «برچسب زنی»^۱ و از طرف دیگر به نظریه «بزه شناسی انتقادی»^۲ که به آن جرم شناسی رادیکال هم گویند خلاصه خواهد شد.

نظریه برچسب زنی

این نظریه یا نظریه «لکه دار کردن» با «اتیکت زنی» هنوز در آمریکا تحت

۱- Labeling Theory

۲- Criminologie critique & Criminologie radicale

عنوان طرز تلقی و کنش اجتماعی، یا گرایش تعاملی یا «دیدگاه تعاملی»^۱، شناخته می‌شود. هواداران آن به نام نظریه دانان کنترل اجتماعی، نظریه دانان و کنش اجتماعی، و یا به نظریه دانان برچسب زنی مشهور هستند. گرچه می‌توان نشانه‌هایی از این نظریه را در کتابهای قدیمی‌تر پیدا کرد، ولی ریشه آن را به کتاب ادوین لی مرت^۲ که در سال ۱۹۵۱ تحت عنوان «آسیب شناسی اجتماعی» به چاپ رسیده است، نسبت می‌دهند. لی مرت، در این کتاب، تصور و طرز تلقی تازه‌ای ارائه می‌دهد که همان «انحراف ثانوی» به عنوان پدیده ایجاد شده به وسیله نهادی ساختن انحراف است.

به‌ویژه در سالهای ۱۹۶۰ است که چندین کتاب نوشته که از این گرایش نو الهام گرفته بودند در آمریکا چاپ و منتشر می‌شود. در میان آنها باید اهمیت ویژه کتاب هوارد بکر^۳ را که در سال ۱۹۶۳ به چاپ رسید یادآوری کرد. او در بخش نخست این کتاب می‌نویسد که برخلاف طرز تلقی‌های سنتی که انحراف را در تجاوز به قواعد رفتاری اجتماعی از پیش تعیین شده می‌بیند، این برداشت و طرز تلقی ساخته گروه اجتماعی است، چرا که این گروه است که ممنوعیتهای اجتماعی را مشخص کرده و این مقررات را در مورد بعضی از افراد که به عنوان «منحرف» از آنان نام برده می‌شود اجرا می‌نماید. بدین سان، کج‌روی در کیفیت يك عمل نیست، بلکه به گونه‌ای بسیار متفاوت، پیامد اجرای مقررات و ضمانت اجراها توسط دیگران در مورد يك فرد که به عنوان «کج‌رو» تعیین و برچسب خورده است می‌باشد. چیزی که بدین سان دانستن آن جالب است، در این نیست که چرا شخصی الکلی، دزد و یا سوداگر است، بلکه در این است که به دنبال چه روندی از «غربال

۱- Interactionist perspective

۲- E. Lemert

۳- H. Becker, *Outsiders, in the Sociology of Deviance*, Mac Milan, N. Y. 1963

اجتماعی»^۱، این هویت اجتماعی «کچرو» را به دست آورده است. این جابجایی مهم در موضوع بزه شناسی، که از آن به عنوان «گسستگی شناخت شناسانه» یاد شده است، در نگاه نخست موجب شگفتی می شود. به همین جهت مناسب است، قبل از اینکه از پیامدهای آن صحبت کنیم، دلایل این جابجایی را تشریح نمائیم. در طرز تلقی برجسب زنی، در واقع هم نقد تجزیه و تحلیل علت شناختی سنتی وجود دارد، و هم توجیه کسب پایگاه اجتماعی بزهکار.

الف- نقد تحلیل علت شناختی سنتی

طبق نظر هواداران طرز تلقی برجسب زنی، تحلیل‌های سنتی که رفتار مجرمانه را نتیجه عملکرد عوامل بزه زا می‌دانند، سه نوع انتقاد را برمی‌انگیزد: نخست، این تحلیل‌ها نقش حقوق کیفری و نهادهای قهریه را در تعریف رفتار بزهکارانه با سکوت بر گزار می‌کند. در واقع تحلیل‌های علت شناختی، بدون اینکه از خود درباره دلایلی که به موجب آن عمل انتسابی به بزهکار به عنوان مجرمانه شناخته می‌شود سؤال کنند، به تشریح عمل مجرمانه در قالب عوامل جرم زا دست می‌زنند. برای آنها چنین رفتاری، بدون هیچ بحثی، به عنوان «بزهکارانه» باید محسوب و با آن به همین عنوان برخورد شود.

باری مسئله اینکه چه عمل مشخصی باید مجرمانه به حساب آید، نتیجه روند قابل بررسی از راه منافع، انگیزه‌ها و رفتارهای تمامی يك گروه از افراد و نهادها، از کسانی که قانون را وضع می‌کنند گرفته تا کسانی که این قانون را در موارد عینی به اجرا درمی‌آورند، است. پس نباید نقشی را که حقوق کیفری و نهادهای قهریه در وضع و تعریف اعمال مجرمانه و تعیین بزهکاران بازی می‌کنند دست کم گرفت. در واقع، اینها هستند که بزهکار را می‌آفرینند، چرا که همینها هستند که اعمال مجرمانه را مشخص و بزهکاران را تعیین می‌کنند.

دومین انتقاد به نظریه‌های علت شناختی، مربوط می‌شود به پژوهش در جوه

افتراق بین بزهکاران و غیر بزهکاران. برای هواداران نظریه لکه‌دار ساختن، در واقع هیچ فرقی بین بزهکاران و غیر بزهکاران وجود ندارد و این به‌دلیل :

۱- نخستین آن در اهمیت « بزهکاری پنهان » است. تحلیل‌های علت‌شناختی در واقع، فقط در مورد بزهکاری شناخته شده و بیشتر بر روی بزهکارانی که محکوم شده‌اند متمرکز می‌گردد. در صورتی که می‌دانیم که « رقم سیاه » بسیار مهمی در بزهکاری وجود دارد و هیچ چیز اجازه نمی‌دهد که بگوئیم بزهکارانی که ناشناخته باقی مانده‌اند به بزهکاران شناخته و محکوم شده شباهت دارند. برعکس، همه چیز این باور را ایجاد می‌کند که آنان با انسانهای درستکار فرقی ندارند و سرانجام وجوه افتراقی که میان محکومان دیده شده، نتیجه ساز و کار واکنش اجتماعی بیش نیست.

۳- دومین دلیل، پیچیدگی روابط بین پدیده‌های انحرافی و پدیده‌های هنجاری است. به نظر آنان، تحلیل‌های علت‌شناختی اجازه تشریح این موضوع را نمی‌دهد که چرا بخش مهمی از بزهکاران صرفاً اتفاقی باقی می‌مانند و چرا بزهکاران به عادت، پیش و بعد از اعمال مجرمانه خود، به هنجارهای اجتماعی گردن می‌نهند.

بالاخره، آخرین انتقاد مهمی که از سوی طرز تلقی برجسب‌زنی به نظریه‌های علت‌شناختی وارد شده است تصور و طرز تلقی جبری آنان از بزهکاری است. ازدید آنها، کجروی به عنوان يك موجود ایستا که به وسیله متغیرهای زیست‌شناختی، جامعه‌شناختی یا روان‌شناختی پدید می‌آید مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. بزهکاری در اینجا به عنوان يك ساختار از پیش موجود پدیدار می‌گردد.

ولی طرز تلقی برجسب‌زنی، قبل از هر چیز، توجه خود را بر نظریه روند متمرکز می‌سازد، و این در جهت مخالف نظریه ساختاری است. انحراف به عنوان نتیجه يك روند پویای تعاملی با روندهای پیچیده دیگر، کنش و واکنش، پاسخ و ضدپاسخها معرفی شده است. در این روند پویا، عوامل اجتماعی در سه سطح

دخالت می کنند :

تهیه و وضع قانون به وسیله گروه، واکنشهای بین فردی و روند نهادی واکنش اجتماعی (پلیس، دادگستری، ارگانهای اجرایی مجازات).
بنابراین موضوع اصلی بزه شناسی عبارت است از مطالعه محتوا و گسترش این روند تعاملی که در نهایت، بعضی از افراد خود را با برچسب بزهکار می یابند. در اینجا دیگر جنبه های منفی، انتقادی شیوه مطالعاتی برچسب زنی منظور نیست، بلکه جنبه های مثبت و سازنده آن مورد توجه است.

ب - توضیح کسب پایگاه اجتماعی بزهکار

طرز تلقی برچسب زنی در مورد کسب پایگاه اجتماعی بزهکار، توضیحی در دوسطح به دست می دهد: یکی در سطح گروهی و دیگری در سطح فردی. تجزیه و تحلیل هر دوسطح مکمل یکدیگرند و همانند دوروی یک واقعیت اند.

جنبه های جامعه شناختی کسب پایگاه اجتماعی بزهکار

طرز تلقی برچسب زنی، با دفاع از این که انحراف آفریده گروه اجتماعی بوده، بدین معنا که هم ممنوعیتهای با ضمانت اجرا کیفری را تهیه و وضع می کند و هم مقرراتی را که بدین سان وضع شده به اجرا درمی آورد، طبیعی می داند که در وهله نخست، برای تعیین خصوصیات اساسی قواعد کیفری و اجرای آنها کوشش کند.

۱- در سطح تهیه مقررات کیفری، سه وجه مشخصه، مخصوصاً توجه نظریه دانان واکنش اجتماعی را به خود جلب کرده است :

نخست، جوامع امروزی گرایش ویژه ای دارند که حقوق کیفری را به عنوان نوع حاکم نظام کنترل اجتماعی تلقی کنند. در نتیجه، چنین جوامعی با یک «تورم کیفری»^۱، خود را نسبت به جوامع دیگر متمایز می کنند و این به تنهایی،

نظریه‌های سده نوزدهم را رد می‌کند که ایرینگ^۱ آنها را در جمله مشهور «تاریخ حقوق کیفری، تاریخ مداوم حذف کیفر است» خلاصه کرده بود. دوم، حقوق کیفری به طرف يك حقوق درمانی با تدابیر اصلاح گرایانه تحول پیدا می‌کند، که این خود «طبی شدن» بزهکاری را بیان می‌کند. سوم، ارزشهایی را قانونگذار کیفری تضمین می‌نماید، منطبق بر ارزشهای گروههایی است که قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند. بکر در این باره بر نقش کسانی که «کارفرمایان اخلاقی» نام گرفته‌اند و آنهایی که اجرای قوانین کیفری را تأمین می‌نمایند، تأکید می‌کند.

۲- اما در مورد خصوصیات اجرای هنجارهای کیفری، هواداران نظریه برچسب زنی را نظر بر این است که «ساز و کار بسیج» بزهکاران (تحقیقات، تعقیب، محاکمه، اجرای ضمانت اجرا) پدیده‌های عینی که عبارت از برداشت يك واقعیت کیفری از پیش موجود باشد نیست، بلکه روندهای پیچیده اتخاذ تصمیماتی هستند که در آن گروههای مختلف ذینفع با توجه به رویه اخلاقی، منافع و تقسیم کار اجتماعی که خود آنها یکی از عوامل اجرای آن هستند واکنش نشان می‌دهند. تصمیمات گرفته شده در این صورت به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر منعکس کننده این عوامل هستند.

بنابراین در این چارچوب کلی است که شکل پایگاه اجتماعی بزهکار برای هر فرد به صورت ملموس قوام می‌گیرد. طرز تلقی برچسب‌زنی، اذهان را به این مورد جلب می‌کند.

جنبه‌های روانی - اجتماعی تشکیل پایگاه اجتماعی بزهکار

در سطح فردی، نظریه لکه‌دار ساختن کوشش دارد تا به گونه‌ای پی در پی روشن سازد که «اتیکت‌زنی» فرد چگونه عملی می‌شود و در آن صورت، واکنشهای بزهکاران نسبت به اتیکت‌زنی چیست.

۱- Ihering

۱- نخست در مورد آنچه که مربوط می شود به روند اتیکت زنی، مشاهدات هواداران این نظریه در آغاز نشان می دهد که اتیکت زنی می تواند یا به عنوان يك پیامد طبیعی ارتکاب عملی منع شده (کجروی بدوی) به وجود آید، یا به دنبال دخالت بعضی از اوضاع و احوال اجتماعی، یعنی آنچه را که می توان در واژه « اشتباه قضائی » خلاصه کرد. بکر، همچنین افرادی را که به عنوان منحرف به آنان نگاه می شود به دو دسته بزرگ تقسیم می کند :

« منحرفان محض » و « افرادی که اشتباهاً متهم هستند ». به همان ترتیب او اشخاصی را که به عنوان « منحرف » نگریسته نمی شوند به « هنجار گرا » و « منحرفان پنهانی » تقسیم می کند.

حال، چه در مورد « منحرفان محض » و چه در مورد « کسانی که اشتباهاً در مظان اتهام هستند »، اتیکت زنی همواره نتیجه روندی تعاملی است بین منحرف و محیط او. در این روند، نهادهای قهریه و اوضاع و احوال این روند نقش اساسی را بازی می کنند. آنها در واقع با قضاوت هایی منفی درباره رفتار فرد، انتخاب رفتار و کردار قانونی و مشروع را برای او غیر ممکن می سازند و او را نهایتاً به طرف يك « پیشه منحرفانه » سوق می دهند. اما پذیرش هویت « منحرف » و روند همانند سازی با يك منحرف، توسط خود فرد هم به همان اندازه مهم است. نتیجه این روند تعاملی، برچسب زدن به عنوان « منحرف » است، و لی اتیکت زنی در همه موارد، وضعت و شدت یکسانی ندارد. بدین سان کوشش شده است تا برچسبها تحت سه معیار طبقه بندی شوند :

تعداد نقض های واقعی قانون یا مفروض شناخته شده توسط اشخاصی که در روند دخالت می کنند، جایی که برچسب زنی در تصویری که فرد از خود دارد اشغال می کند و بالاخره ارزش واقعی که خصوصیت های منفی از برچسب زنی می گیرند. بدین سان به هشت گروه برچسب دست می یابیم : برچسب های همیشگی یا موقتی، برچسب های مرکزی یا برچسب های واقعی یا غیر واقعی. این طبقه بندی از

آن جهت جالب است که اجازه می‌دهد تا بتوان واکنشهای مختلف ممکن را از طرف بزهکاران نسبت به برجسبی که بر آنان تحمیل شده است مجزا و مشخص کرد. ۲- بدین سان است که برای مثال انحراف دائمی براساس برجسبهای مرکزی واقعی در عمل برای فرد غیر قابل اجتناب است. تنها امکانی که برای فرد به منظور ادامه یافتن موقعیتش باقی می‌ماند، این است که به محیطی که خاص او است پناه برد و بدین ترتیب است که «محیط» بزهکاران حرفه‌ای بی‌وقفه تشکیل و تغذیه می‌گردد. برعکس، برای انحراف موقتی براساس برجسبهای غیر واقعی یا حاشیه‌ای، از استقرار پایگاه منحرف حتی با نفی برجسب، به‌ویژه بعد از اقدامی در جهت خنثی کردن آن در جامعه، می‌توان اجتناب کرد. بدین ترتیب است که برجسب «برهنگی» دیگر عملاً در جامعه ما برای لکه‌دار ساختن زده نمی‌شود.

به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که این طرز تلقی جدید (برجسب‌زنی) خود را با جابجا نمودن زاویه دید بزه‌شناسی، از عمل مجرمانه و شخصیت مجرم گرفته تا مجموعه پدیده‌هایی که واکنش اجتماعی نسبت به بزهکاری را تشکیل می‌دهد، متمایز کرده است. فرق بین عمل مجرمانه و واکنش اجتماعی دیگر معنای چندانی ندارد، چرا که انحراف ساخته واکنش اجتماعی است. بنابراین دیگر بزه‌شناسی فقط در چارچوب «بزه‌شناسی واکنش اجتماعی» قابل تصور است. این واژگونی دیدگاه، پیامدهای فراوان و مهمی داشت، به‌طوری که، ناخودآگاه زمینه را برای یک جرم‌شناسی نو، جرم‌شناسی انتقادی یا رادیکال آماده می‌کرد، که این جرم‌شناسی، نسبت به نظریه برجسب‌زنی، تغییرات بیشتری در طرز برداشتها و مطالعات ایجاد کرده است.

جرم‌شناسی رادیکال یا جرم‌شناسی انتقادی^۱

جرم‌شناسی رادیکال، برخلاف طرز تلقی برجسب‌زنی که در سالهای ۱۹۶۰

۱ - هر دو واژه را می‌توان به عنوان مترادف بکاربرد. اما اصطلاح «جرم‌شناسی دنباله پاورقی در صفحه بعد

حاکم بود، گرایش حاکم جرم‌شناسی سالهای ۱۹۷۰ است، که هم‌اکنون در گسترش و شکوفایی کامل است. این جرم‌شناسی، در واقع حدود ۱۹۷۰ در آمریکا و انگلستان پدیدار شد. دژ این جرم‌شناسی جدید همان مدرسه جرم‌شناسی برکلی در آمریکا است با افرادی مانند هرمان و ژولیا شویند ینجر^۱ و به‌ویژه تونی پلت^۲. هواداران این مکتب در «اتحادیه جرم‌شناسان رادیکال»^۳ که نشریه تازه‌ای بنام «جرم و عدالت اجتماعی»^۴ منتشر ساخته است متشکل شده‌اند.

این جنبش به‌مدرسه جرم‌شناسی مونترال هم سرایت کرده است که در آن اقلیتی از استادان به‌رهبری دوشیزه ماری‌آندره برتران^۵ توانسته‌اند بخشی آموزشی به‌نام «اجتماعی - سیاسی» ایجاد کنند. در این رابطه، در انگلستان چندین نام به‌شهرت دست یافتند که در بین آنان از تایلور^۶، والتون^۷، و یانگ^۸ نویسندگان کتاب جالب «جرم‌شناسی نوین یا نظریه‌ای اجتماعی درباره جرم»^۹ می‌توان نام برد. در این کتاب، نویسندگان با انتقاد از نظریه‌های موجود درباره جرم، انحراف و کنترل اجتماعی، یک الگوی شکلی را برای تشریح و توضیح انحراف

بقیه‌پاورقی از صفحه قبل

انتقادی، اصولاً بیانگر جنبه‌های منفی گرایش نظر جدید است. در صورتی که اصطلاح «جرم‌شناسی رادیکال» بیان‌کننده جنبه‌های سازنده آن است. وجه مشخصه حاکم آن، رادیکالیسم به‌معنای قوی کلمه است که در آن «رادیکال» بیانگر یک گسستگی کلی و قطعی با مفاهیم پیشین می‌باشد.

۱- Herman و Julia Schwendinger

۲- Tony Platt

۳- Union of Radical Criminologist

۴- Crime and Social Justice

۵- Marie - André Bertrand

۶- Taylor

۷- Walton

۸- Young

۹- The New Criminologie, For a Social Theory of Deviance

پیشنهاد می‌کنند. جرم‌شناسان رادیکال برای این پیشنهاد در «کنفرانس ملی انحراف»^۱ به‌دورهم جمع شدند. این جنبش، به‌علاوه، سایر کشورهای اروپایی را دربرگرفت که در آنها تشکیلات خاصی، جرم‌شناسان معترض را در درون خود گردهم آورده بود. همچنین می‌توان به این جریان فکری، کارهایی چون کتاب میشل فوکو^۲ به نام «مراقبت و مجازات» را پیوند داد.

می‌توان ریشه‌های تهیه و تدوین این گرایش جدید جرم‌شناختی را در دو پدیده جستجو کرد. از یک طرف، مبارزات سیاسی انجام شده در آمریکا به وسیله جنبشهایی چون جنبش حقوق اجتماعی، جنبش ضد جنگ، جنبش دانشجویی و غیره، همچنین نوشته‌های شرکت‌کنندگان در این مبارزه چون، آنجلا دیویس^۳ الدریج کلور^۴، مالکوم ایکس^۵ و غیره. ولی از طرف دیگر باید کشف و بازیابی مارکسیسم توسط روشنفکران انگلوساکسون را هم به حساب آورد.

این پدیده‌ها، پیدایش اگر نه یک نظریه متشکل، حداقل یک گرایش مشترک روحی را نزد جامعه‌شناسان مختلف در جرم‌شناسی و سایر زمینه‌ها باعث شد. برای درک شاخه‌های بزرگ جرم‌شناسی رادیکال، می‌توان همان طوری که هواداران همین جرم‌شناسی استناد می‌کنند، به این جمله مائوتسه‌تونگ رجوع کرد: «فلسفه مارکسیسم مهمترین مسأله را درک قوانین دنیای خارجی (عینی) و در نتیجه در امکان تشریح این دنیا نمی‌داند، بلکه در اجرای شناخت این قوانین برای تغییر جهان به گونه‌ای فعال می‌داند». بدین گونه، جرم‌شناسی رادیکال خود را در عین حال هم یک جرم‌شناسی توضیحی می‌داند و هم یک جرم‌شناسی مبارز که

۱- National Deviancy Conference

۲- Michel Foucault, Surveiller et Punir, Naissance de la Prison

۳- Angela Davis

۴- Eldrige Cleaver

۵- Malcomx

تایلور، والتون و یانگ آن را « جرم‌شناسی هنجاری » می‌نامند.

الف - جرم‌شناسی توضیحی

جرم‌شناسی رادیکال تغییری اساساً سیاسی - اقتصادی از پدیده کیفری را پیشنهاد می‌کند. بهترین طریق دست‌یابی به آن، به نظر من، در وهله نخست الگوی شکلی توضیحی تایلور، والتون و یانگ است که داعیه ارائه یک نظریه اجتماعی کامل درباره انحراف را دارند، سپس، امکان معرفی بخشهای این الگو خواهد بود، که محتوای مادی آن به وسیله جرم‌شناسان رادیکال بیان شده است.

الگوی شکلی تایلور، والتون و یانگ

طبق نظریه این نویسندگان، مسأله انحراف، همانند دیگر مسائل اجتماعی تحت تأثیر موضوع اساسی روابط بین انسان و ساختارهای قدرت سیاسی و اقتصادی و امکان مبارزه با این ساختارها، در شکل اعمال مجرمانه، انحراف و نارضایتی است. پس عمل مجرمانه، عملی است سیاسی که بزهکار در قالب آن عدم قبول سازمان اجتماعی حاکم را ابراز می‌کند. بنابراین جرم‌شناسی، به صورت یک شاخه از علوم سیاسی درمی‌آید.

این طرز برداشت اصلی بدین ترتیب نویسندگان ما را به تقسیم تشریح شکلی عمل مجرمانه در پنج مرحله هدایت می‌کند؛ منشأ دور و نزدیک عمل منحرفانه، خود عمل، منشأ دور و نزدیک واکنش اجتماعی.

۱- منشأ بعید عمل منحرفانه، نخستین بخش از توضیح را تشکیل می‌دهد. برای درک این عمل، در واقع باید آن را قبل از هر چیز در چارچوب بعید ترین منشأ ساختاری‌اش قرار داد. این چارچوب عبارت است از ویژگیهای تحول جامعه صنعتی پیشرفته که نویسندگان ما آن را اصولاً در نابرابری توزیع و تقسیم ثروت و قدرت می‌بینند. پدیده‌های دیگر که در قالب جامعه شناسی انحراف روشن شده‌اند مانند مناطق بزهکاری یا خرده فرهنگهای بزهکارانه چیزی جز ساختارهای بینابینی نیست که بالاخره به پدیده نابرابری می‌رسند. پس، نخست، باید اقتصاد

سیاسی جرم را پی ریزی کرد.

۲- اما چگونه می توان توجیه کرد که همه افرادی که تحت تأثیر شرایط ساختاری یکسانی بسر می برند، مرتکب اعمال مجرمانه نمی گردند؟ این مسئله به مطالعه منشأ نزدیک عمل منحرفانه باز می گردد که پاسخ به این پرسش را خواهد داد. در واقع باید جستجو کرد که چه پدیده هایی باعث تسریع عمل منحرفانه می شوند. در اینجا، نویسندگان پاسخی اساسی به این پرسش می دهند. راه منحرفانه، انتخاب آگاهانه ای است برای حل مسائلی که بخاطر زیستن در يك جامعه خفقان آور ایجاد شده است. به نظر می رسد يك نوع آزادی اراده در تجزیه و تحلیل آنان وارد شده است. به هر حال لازم است که اقتصاد سیاسی جرم را به وسیله يك روان شناسی اجتماعی جرم تکمیل کرد تا برای علت این که چرا و چگونه بعضی افراد راه انحراف را برمی گزینند در حالی که دیگران رفتاری هنجارگرا را می پذیرند توضیحی یافت شود.

۳- اما وقتی امکان انتخاب انحراف وجود دارد، اعمال مجرمانه لزوماً دارای يك ماهیت نیستند. فلان شخص وارد فعالیتهای تفریحی ولذت بخش می شود، دیگری در فعالیتهای نفی گرایانه و بالاخره سومی در يك عمل انقلابی خشونت آمیز راه می یابد. چگونه انتخاب فلان عمل و نه عملی دیگر را باید توضیح داد و توجیه کرد؟ فقط تشکل يك پویایی اجتماعی اعمال ارتكابی اجازه خواهد داد تا بدانیم چرا انتخاب اعمال مجرمانه گوناگون اند.

۴- هنگامی که عمل مجرمانه ارتکاب می یابد، در آن صورت وارد قلمرو واکنش اجتماعی می شویم، اما واکنشهای اطرافیان می تواند بسیار گوناگون باشد. همچنین مقداری انتخاب، از طرف گواهان که می توانند پلیس را در جریان قرار دهند یا ندهند، وجود دارد. ارگانهای رسمی واکنش اجتماعی، خود، مقداری انتخاب با توجه به برداشتی که اعضای آن از وظایف خود دارند، به عمل می آورد. همچنین تشریح اجتماعی فوری محیط، با توجه به انواع انتخاب پذیرفته شده در

این محیط با توجه به روان شناسی اجتماعی واکنش اجتماع، ضروری است.
۵- اما بسیار روشن است که این انتخابهای گوناگون ممکن، اصولاً
محصول وضعیت ساختاری کارگزاران واکنش اجتماعی اند و بدین ترتیب بازگشت
به منشأ بغید واکنش اجتماعی همچنین ضروری است.

باری، ابتکارات سیاسی که قانونگذاری کیفری را به وجود می آورد و رفتار
های قابل کیفر را معین و اجرای قانون کیفری را تضمین می کند به گونه ای بسیار
نزدیک به ساختار اقتصاد سیاسی دولت وابسته است. به همین جهت ضرورت يك
اقتصاد سیاسی واکنش اجتماعی، همانند ضرورت يك اقتصاد سیاسی جرم احساس
می شود.

چنین اند طبقات مختلف توضیح شکلی انحراف، طبق نظر نویسندگان جرم
شناسی جدید. البته این نویسندگان تأکید می کنند که این طبقات گوناگون نباید
فقط حضور ظاهری داشته باشند، بلکه نگرش در عمل و در مجموعه روابط
دیالکتیکی باید آشکارا پدیدار شوند. اما به خوبی احساس می شود که بالاخره در
نوك هرم، اقتصاد سیاسی واکنش اجتماعی قرار می گیرد.

وانگهی بیشتر مطالعات تفصیلی که تاکنون در راستای طرز تلقی رادیکال به
منظور روشن ساختن محتوای مادی این چارچوب شکلی انجام شده، مربوط
می شود به آخرین بخش از بنای ساخته شده توسط تایلور، والتون و یانگ.

محتوای مادی

اصولاً پژوهشهایی که موضوعشان تهیه محتوای مادی جرم شناسی رادیکال
است، با دو گروه مسائل در رابطه اند؛ مطالعه جامعه شناختی و جامعه شناسی
تاریخی نظامهای حقوق کیفری و دادگری جنایی در جوامع باختری از يك طرف،
برقراری يك نظام جدید جرائم کیفری از طرف دیگر.

۱- به آسانی می توان توجه جرم شناسان رادیکال را بسویژه برتجزیه و
تحلیل جامعه شناختی و تاریخی نظامهای کیفری کشورهای سرمایه داری با يك دید

مارکسیستی مشاهده کرد. از این روست که مشاهده می‌کنیم، ریشارد کینی^۱ در مقاله‌ای^۲ تحت عنوان «کنترل جرم در جامعه سرمایه داری: فلسفه‌ای انتقادی از نظام قانونی»^۳ از این موضوع صحبت می‌کند. نتیجه کلیه این مطالعات این است که قانون و اجرای آن به بی‌طرف نیست و این دو، چیزی جز بیان و اجرای حاکمیت منافع بورژوازی بر طبقه پرولتاریا نمی‌باشد. بنابراین جرم شناسی رادیکال باید تعاریف قانونی جرم را به کنار گذارد و در جستجوی تعاریفی باشد که برعکس، واقعیت يك نظام ناعادلانه را که بر قدرت و امتیازات بنا نهاده شده منعکس کند.

۲- در همین کتاب^۴، شویند ینجر (هرمان و ژولیا) در مقاله‌ای تحت عنوان «مدافعان نظام یا حافظان حقوق بشر؟»^۵ به این مطلب پرداخته‌اند. برای آنان باید از نو برای جرم تعریفی به عنوان تجاوز به حقوق بشر از دیدگاه سوسیالیستی ارائه کرد که شامل حق خوراك، حق مسكن، حق احترام و حق آزادی است.

نتیجه این اقدامات، برنامه مطالعاتی کاملاً تجدید نظر شده‌ای است برای کلاسه‌های جرم شناسی که بخشهای اساسی آن عبارت‌اند از امپریالیسم، نژادپرستی، سرمایه داری و سکس گرایی. در این برنامه، دولت و دستگاه قانونی نیز فراموش نشده است، زیرا آنها به عنوان يك نهاد جرم زا که در فساد، تقلب و انسان کشی غوطه‌ورند مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

شگفت انگیز نیست که چنین برنامه‌ای فقط يك برنامه مطالعاتی نباشد، بلکه همچنین يك اسلحه مبارزاتی تلقی شود، زیرا جرم شناسی رادیکال خود را اصولاً مبارز می‌داند.

۱- Richard Quinney

۲- این مقاله در کتاب Critical Criminology چاپ شده است.

۳- Crime Control in Capitalist Society: a Critical Philosophy of Legal Order

۴- Critical Criminology

۵- Defenders of Order or Gardiens of Human Right

ب- جرم شناسی مبارز

برای جرم شناسی رادیکال، در واقع راه حل مسئله کیفری، در تحول انقلابی جامعه و حذف نظامهای اقتصادی و سیاسی استثمارگرانه خلاصه می‌شود. در اینجا می‌توان «پیشگویی پیامبر گونه» مارکسیستی را دایر بر حذف این شکل «از خود بیگانگی» که عمل مجرمانه باشد دریافت.

بنابراین، جرم شناس رادیکال در حین حال که باید مسرد علم باشد، باید همچنین بویژه مسرد عمل هم باشد. وظیفه او عبارت است از برملا کردن ظاهر اخلاقی و عقیدتی که یک جامعه ناعادلانه را استوار می‌کند و مبارزه برای تغییر اجتماعی و برقراری جامعه‌ای همسو با آرمان خود از میان جوامع «بعد از سرمایه داری». بدین ترتیب اعمالی نظیر ایجاد آشوب و طغیان در قالب «گروه اطلاع رسانی زندان» به گونه‌ای محسوس جزو وظیفه «هنجاری» جرم شناس تلقی می‌شود. تایلور، والتون و یانگ بدین سان توضیح می‌دهند که «تجويزات هنجار گرای» جرم شناسی جدید اسکاندیناوی به تشکیل یک اتحادیه برای زندانیان زندانهای کشورهای اسکاندیناوی منجر گردید که موفق شد در سال ۱۹۷۱ اعتصاب زندانیان در سه کشور از کشورهای اسکاندیناوی را هم آهنگ سازد.

بعد از پایان کنفرانس بحثی در گرفت که در طی آن آقای گسن، نظریات خود را در مورد این دو جرم شناسی بشرح زیر بیان کرد:

پیش از بیان نظرم در باره دو گرایش نظری جدید، می‌خواهم نکته‌ای مقدماتی در خصوص اختلاف مهمی که فضای گسترش هر یک از آنها را احاطه کرده است بگویم و این، بدون تاثیر در قضاوت انتقادی که می‌توان درباره دو نظریه ارائه کرد، نیست. نخست در مورد «برچسب زنی»، تصادفی نیست که این جرم شناسی در آمریکا پیدا شد. در واقع، این نمی‌توانسته به جز آمریکا در جای دیگر به وجود آید، زیرا بریک طرز تفکر انتقادی از عملکرد نهادهای قهریه که خاص این کشور است، مانند اختیار مطلق پلیس در تشخیص تعقیب و ادامه آن، تکیه دارد. به علاوه

وقتی موضوع درچارچوب نهادهای قهریه کشورهای اروپایی مطرح می‌گردد، مسائل شکل دیگری به‌خود می‌گیرد. زیرا در این کشورها اختیار تعقیب به دادستان تعلق دارد و نه به پلیس و حتی گاهی به وسیله اصل «قانونی بودن تعقیب»، برای مثال در آلمان باختری، رهبری می‌شود. بیشتر اوقات عملی کردن این انتقال دشوار است. در عوض، جرم‌شناسی رادیکال به هیچ کشوری تعلق ندارد، زیرا نه فقط بر عملکرد ملموس نهادهای قهریه ویژه‌ای تکیه ندارد، بلکه بر نوعی گفتار ملهم از مارکسیسم که تماس با هیچ واقعیت جغرافیایی ویژه‌ای ندارد بنا شده است. به همین جهت شگفت‌آور نیست که این گرایش، نخست، در انگلستان ظاهر شود و سپس هم‌زمان در آمریکا و انگلستان گسترش یابد و به سرعت به سایر کشورهای اروپایی نفوذ کند، که در آنجا از پیش مواضع ایدئولوژیکی آماده برای پذیرفتن این جرم‌شناسی وجود داشته باشد. بنابراین در اینجا بین دو گرایش نظری اختلاف مهمی وجود دارد که هم بیانگر محدودیتهای آنهاست و هم بیانگر میزان جدی بودن که می‌توان به آنها منتسب دانست.

اما در مورد نظریه «برچسب‌زنی»، باید گفت که این نظریه بدون تردید علوم جرم‌شناسی را به نحوی غنی‌تر کرده است. به‌طور کلی دستاورد آن به نظر من مضاعف است. در وهله نخست، این جرم‌شناسی بر این نظریه بسیار درست تأکید دارد که انحراف، يك هویت ایستا، نوعی محصول غیر قابل اجتناب زاییده ساختار شخصیت خاص نیست، بلکه نتیجه يك روند پویای تعامل اجتماعی است که تعاقب پیچیده کنش و واکنشها، پاسخها و ضد پاسخها را به حرکت می‌اندازد. بدین ترتیب نظریه برچسب‌زنی، با این کار به گونه‌ای بسیار مهم به روشن کردن پدیده «عملی ساختن اندیشه مجرمانه» در مقابل جرم‌شناسی سنتی که به سوی مطالعه ساختار شخصیت بزهکار و تشکیل این ساختار گرایش داشته، کمک کرده است. مع‌هذا، باید یادآوری کرد که نظریه «برچسب‌زنی»، نظریه «عملی ساختن اندیشه مجرمانه»

را به وجود نیاورده است. پیش از این دو گراف^۱، پدیده را به خوبی تجزیه و تحلیل کرده و توصیفی از آن به دست داده است که می توان انعکاس فکر او را در توضیحات متزا^۲ در کتابی^۳ که بیست و پنج سال بعد نوشته است دید. اما باید قبول کرد که این نظریه برچسب زنی بود که تجزیه و تحلیل روند «عملی ساختن اندیشه مجرمانه» را عمومیت داده و نظام بخشیده است.

دومین دستاورد اصلی نظریه برچسب زنی مربوط به توضیح تکرار جرم است. بدیهی است که مفاهیم «انحراف ثانوی» و «پیشه تبهکارانه» با پدیده های تعاملی که آنها در بر می گیرد، برای درک تکرار جرم بسیار مفید است. این مفاهیم به خوبی چگونگی نقشی را که عملکرد نهادهای قهریه در تکوین تکرار جرم می تواند بازی کند نشان می دهد. در اینجا هم باید یادآوری کنیم که تمام اینها کاملاً جدید نیست.

از دیرباز، روشن بوده است که زندان می تواند يك عامل «جرم زا» تلقی شود. از طرف دیگر آقای پیناتل در آغاز سالهای ۱۹۶۰، تأثیر نهادهای آیین دادرسی کیفری را بر روی شخصیت بزهکاران تشریح کرده است. اما باید تأیید کرد که نظریه برچسب زنی به مطالعه مسئله تأثیر نهادهای قهریه بر روی تکرار جرم اهمیت اصولی بیشتری داده و بدین ترتیب توجه را به اهمیت جرم شناختی و اکنش اجتماعی جلب کرده است.

اما دقیقاً محدودیتهای این نظریه همان طور که غالباً در قلمرو علوم انسانی رخ می دهد در این است که قربانی زیاده رویهای خود شده است. همان طور که توضیح داده شد، طبق این نظریه، انحراف در قبول يك رفتار و كردار مخالف با ممنوعیتهای کیفری نیست، بلکه ساخته و پرداخته جامعه ای است که قوانین را وضع می کند و نقض آنها را انحراف می نامد و با اجرای این قوانین نسبت به بعضی از

۱- De Greef

۲- Matza

۳- Delinquency and Drift

افراد برچست « منحرف » می‌زند. به نظر می‌رسد به دنبال يك اشتباه بزرگ در طرز تلقی است که جرم‌شناسی سنتی توجه خود را بر روی علت‌شناسی بزهکاری و عملی ساختن اندیشه مجرمانه متمرکز ساخته است. مسئله اساسی جرم‌شناسی همان واکنش اجتماعی و مطالعه روند برچسب‌زنی چه در سطح تهیه قوانین کیفری و چه در مورد اجرای آنها نسبت به بعضی از افراد می‌تواند باشد. بنابراین آیا نباید از يك جرم‌شناسی « عملی ساختن اندیشه مجرمانه » به يك جرم‌شناسی « واکنش اجتماعی » انتقال پیدا کرد. اما این عقیده اساسی نظریه برچسب‌زنی در واقع منطبق است با يك مفهوم مطلقاً صوری از انحراف. البته این درست است که از نقطه نظر صوری، انحراف يك ساخته اجتماعی است؛ با وضع قوانین، جامعه مواردی را که بهنجار و یا نابهنجار می‌داند تعریف و مشخص می‌کند. به همین ترتیب با تعیین و تشخیص بعضی از افراد به عنوان بزهکار است که نهادهای قهریه، گروه بزهکاران را بسیج می‌کند. این مسئله به هیچ وجه قابل تکذیب نیست. در عوض، چیزی را که طرفداران این نظریه متوجه نیستند، این است که تعاریف و تشخیصها، خودسرانه انتخاب نشده‌اند. اگر قانون، فلان و فلان رفتار و کردار را به عنوان « بزهکارانه » تعریف می‌کند، برای پاسخ به يك هدف مشخص است، برای مثال می‌تواند برای حمایت از زندگی یا از تمامیت جسمانی یا حمایت از مالکیت باشد. به همین ترتیب اگر دادگاهها يك فرد را به عنوان مرتکب يك بزه محکوم می‌کنند، برای پاسخ به رسالتی است که به عنوان ارگانهای اجرای قانون کیفری تعیین شده‌اند.

تردیدی نیست که بی‌گناهان نیز ممکن است محکوم شوند، اما این فقط مربوط است به يك اشتباه در قضاوت (اشتباه قضایی). هم‌چنین بی‌تردید بعضی از افراد بزهکار از تعقیب مصون خواهد ماند، ولی بی‌کیفر ماندن آنان فقط به خاطر محدودیتهای مادی ظرفیت نظام دادگری کیفری و بسویژه موفقیت در تحقیقات پلیسی است.

بدین گونه، این حقیقت به قوه خود باقی می‌ماند که بگوییم انحراف به کیفیت

اعمال توصیف شده به عنوان مجرمانه در قالب قانون وابسته است. زیرا این اعمال به منظور تأمین هدف حفظ افراد و با توجه به این موضوع تعریف و مشخص شده‌اند. همین‌طور این حقیقت به جای خود باقی است که به کلیه کسانی که قانون کیفری را مورد تجاوز قرار می‌دهند، باید به عنوان بزه‌کار نگاه کرد، قبل از این که آنها توسط ارگانهای واکنش اجتماعی برچسب خورده باشند و حتی اگر آنان موضوع چنین برچسب‌زنی نباشند. زیرا این اشخاص در این خصوصیت که اثر بازدارنده تهدید مجازات را حس نکرده‌اند، مشترک هستند. همان‌طور که آقای دوبویست^۱ می‌نویسد، عمل مجرمانه و شخص مجرم «اندامهای سختی» هستند که حذف آنها غیرممکن است. در واقع، اصطلاح «جرم‌شناسی واکنش اجتماعی» سوء استفاده از زبان است. جرم‌شناسی واکنش اجتماعی به معنای خاص کلمه وجود ندارد. فقط جرم‌شناسی «عمل مجرمانه» وجود داشته و چیزی جز این نمی‌تواند وجود داشته باشد. زیرا موضوع جرم‌شناسی توضیح و تشریح «عمل مجرمانه» است و جز این چیزی نیست. نظریه برچسب‌زنی، بزه‌کاری و ضمانت اجرای آن را، با بحث از جرم‌شناسی واکنش اجتماعی درهم می‌آمیزد. در عوض چیزی که درست به نظر می‌رسد این است که جنبه‌های مختلف واکنش اجتماعی می‌تواند تأثیری بر شکل گرفتن شخصیت بزه‌کاران و بر تشکیل وضعیتهای پیش از بزه‌کاری داشته باشد که در بعضی موارد چنین تأثیری را دارد. به این عنوان، جامعه‌شناسی حقوق کیفری و عدالت کیفری، در انتها درجه خود مورد توجه جرم‌شناسی است، اما در عین حال از جرم‌شناسی مجزا نیست. وانگهی این امر مفهومی دارد که هوارد بکر در مقاله‌ای در سال ۱۹۷۱، از نظر قبلی خود عقب‌نشینی می‌نماید و تأکید می‌کند که نظریات او به خوبی درک نشده و به هیچ وجه قصد پایین آوردن جرم‌شناسی به سطح «تعامل

گرایی^۱ را نداشته است. بلکه فقط قصد داشته در مطالعه پدیده منحرفانه با توسعه دادن علت‌شناسی کیفری از طریق دخالت دادن تأثیر پاسخهای دیگران به عمل مجرمانه، جرم‌شناسی را پرمحتواتر و غنی‌تر سازد.

نکته دیگری وجود دارد که اهمیت آن کمتر است و درباره آن طرز تلقی برجسب‌زنی به نظر ما قابل انتقاد است و آن تأکیدی است بر این امر که قواعد کیفری، به دور از این که نتیجه توافق همه باشد، چیزی جز محصول گروههای ویژه‌ای، آنها که قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند، نیست. بازهم، در اینجا به نظر می‌آید که این دید، یک دید صرفاً ظاهری از یک پویایی اجتماعی بسیار پیچیده است. این دید فقط به نما و ظاهر چیزها توجه و تکیه می‌کند. اما این نظریه که رویهم رفته در فکر بکر فرعی است و برای نظام او ضروری نبود راه را برای جرم‌شناسی انتقادی باز کرد.

جرم‌شناسی رادیکال دشواریهای مهمی را برمی‌انگیزد که می‌توان در سه نکته خلاصه کرد :

۱- این گرایش بر جامعه‌شناسی مارکسیست تکیه می‌کند. این نظریه بعد از نخستین مکتب مارکسیستی آغاز سده بیستم که ویلیام بنگر^۲ مهمترین نماینده آن بود، توسعه جدیدی در زمینه توضیح بزهکاری است. بنابراین، این جرم‌شناسی بر این پایه قرارداد که می‌توان، بدون بحث درباره تفسیر مارکسیستی از جامعه، به این گرایش پیوست. بدیهی است این امر چیزی بسیار بیشتر از ملحق شدن ساده به یک نظریه جدید جرم‌شناختی است.

۲- الگوی شکلی تایلور، والتون و یانگ، در جنبه شکلی خالص خود

۱- Interactionnisme طبق این نظریه و همچنین نظریه «لکه‌دار ساختن»، بزهکاری چیزی جز یک نوع انحراف نیست. بزهکار، چنین خوانده می‌شود، نه به خاطر ماهیت یا استعدادی که از پیش دارد، بلکه به خاطر جامعه یا قدرت سیاسی که او را به این ترتیب توصیف می‌کنند. (م)

۲- William Bonger

بی‌فایده نیست و به تقسیم جدید بسیار سودمند پدیدۀ کیفری منجر می‌شود. اما بالاخره همه چیز بستگی دارد به محتوای مادی که به این الگو می‌دهیم. بنابراین، باید گفت که کوششهای گوناگون برای تعیین این محتوا در زمینه مطالعه «منشأ بعید عمل مجرمانه» باعث گسترش يك نوع دید ما تقدم است و نه ارائه نتیجه تحقیقات تجربی بر روی منشأ قوانین کیفری و طریقه اجرای آنها.

۳- آیا جرم‌شناس باید اصالتاً يك مبارز باشد؟ يك مبارز جرم‌شناسی البته! اما يك مبارز سیاسی و به تعبیری دقیقتر يك مبارز انقلابی چگونه؟ باز هم در اینجا کل مفهوم علوم انسانی است که در این وضعیت مطرح می‌شود. پاسخ ما این است که شاید این موضوع مسأله مزاج و منش باشد و در هر حال در دوره کنونی شمار مردان علمی در علوم انسانی بسیار کمتر از شمار مبارزان انقلابی است.